

کشف شگرد جدید برای قاچاق سوخت

سهیل دیپا| دست یافتن به چرخه سوخت یارانه ای یکی از آرزوهای قاچاقچیان است. این سودجویان تلاش می‌کنند با شگردهای خود به سوخت ارزان کشور دست درازی و آن رابه کشورهای مجاور قاچاق کنند و سودهای کثیفی به جیب بزنند. حساسیت در این حوزه آن قدر بالاست که پلیس مشهد طرح مبارزه با قاچاق سوخت و فرآورده های نفتی را به اجرا می‌گذارد. در تازه ترین اجرای این طرح، مأموران با ساگه انتظامی توس با انجام کار اطلاعاتی، از فعالیت یک فرد سود جو در حوزه قاچاق سوخت مطلع شدند و پیگیری موضوع را در دستور کار قرار دادند. مأموران با کنترل نا محسوس متهم، وی را در حال دپوی ۲۵۰ لیتر بنزین قاچاق دستگیر و در بازرسی از خودرو این فرد، ۲۸ قطعه کارت سوخت اجاره ای را که برای خرید و فروش غیرقانونی سوخت و توزیع خارج از شبکه فرآورده های نفتی، از آن ها استفاده می شد، کشف کردند. متهم پس از تشکیل پرونده مقدماتی برای سیر مراحل قانونی به مراجع قضایی معرفی شد.

«بی بی معصومه» جان داد و جان بخشید

دیپا| آخرین عمل جراحی اهدای عضو در مشهد به نام «بی بی معصومه رضوی» ثبت شد؛ زنی چهل و نه ساله که به علت حادثه ای در بیمارستان شهید هاشمی نژاد بستری شده بود. آخرین آزمایش های گرفته شده از این بیمار، نشان داد که او دچار مرگ مغزی شده است و دیگر هیچ راهی برای بازگشت به زندگی ندارد؛ موضوعی که موجب شد مسئله اهدای عضو با خانواده او مطرح شود. در پی این مشورت، اعضای خانواده این زن ده یاد وقتی متوجه شدند که دیگر برای همیشه بی مادر شده اند، برای آرامش روح آن مرحوم، با اهدای اعضای او موافقت کردند. در ادامه، پیکر این زن به واحد فراهم آوری اعضای پیوندی دانشگاه علوم پزشکی مشهد در بیمارستان منتصریه منتقل و تحت عمل جراحی اهدای عضو قرار گرفت و اعضای حیاتی وی برای نجات جان بیماران نیازمند اهدا شد. در این جراحی کلیه ها و کبد زن ده یاد بی بی معصومه رضوی برای پیوند، به شیراز ارسال شد؛ قزنبه های او نیز برای استفاده در عمل های پیوند، به بانک چشم دانشگاه علوم پزشکی مشهد انتقال یافت؛ همچنین بخشی از پوست بدن این اهدا کننده ایتاگر نیز به منظور پیوند، به بخش سوختگی بیمارستان امام رضا^ا مشهد ارسال شد.

۴۲کشته در سانحه جاده ای آفریقای جنوبی

ایستا|واژگونی یک اتوبوس مسافربری در استان «لیمپوپو» ی آفریقای جنوبی ۴۲کشته برجا گذاشت. هفت نفر از جان باختگان کودک هستند. مقامات محلی می گویند حادثه در یک منطقه کوهستانی، واقع در شمال کشور رخ داده است. این اتوبوس در امتداد یک گردنه کوهستانی، شیب دار از جاده منحرف شده و در یک خاک ریز سقوط کرده است. علت حادثه هنوز مشخص نیست.

برخورد ۲ قایق روس با ۳کشته

مهرا درائر| برخورد دو قایق در دریاچه «بایکال» روسیه، سه نفر کشته و دو نفر دیگر زخمی شدند. این برخورد در نزدیکی روستای «لیستوانگا» رخ داده است. بازرسان برای این حادثه پرونده جنایی تشکیل داده اند.

تعطیلی شرکت داروسازی به علت مرگ ۲۲کودک

ایرنا| دولت هند در پی فاجعه انسانی، شرکت داروسازی «سرسان فارما» را به دلیل تولید شربت سرفه آلوده که منجر به مرگ ۲۲کودک شد، تعطیل و مجوز آن را لغو کرد. آزمایش ها نشان می دهد این شربت حاوی ماده سمی دی اتیلن گلیکول بوده که ۴۸۶ برابر بیش از حد مجاز آلودگی داشته است. جی رنگاناتان، صاحب این شرکت، نیز با ز ادشت شد. در سال های گذشته، شربت های سرفه آلوده هندی با مرگ کودکان در کشورهای کامبیا، ازبکستان و کامرون منجر به فوت کودکان شده بود.

۸کشته در پی درگیری بر سر معدن طلا

صد او سیما| درگیری بر سر تصاحب معدن طلا در استان بدخشان افغانستان هشت کشته برجا گذاشت. این درگیری در شهرستان «یاون» استان بدخشان میان طالبان هلمندی و طالبان بومی بدخشان به وقوع پیوست. گفته می شود این درگیری زمانی آغاز شد که نیرو های طالبان جنوب افغانستان یک معدن طلا را در این استان تصاحب کرده بودند که با حمله طالبان بومی بدخشان مواجه شدند. هنوز مسئولان محلی در این باره واکنشی نشان نداده اند. استخراج خود سرانه معادن در افغانستان از مشکلاتی است که حکومت این کشور با آن مواجه است.

سعید جلائیان

گزارش

زن میان سال با چادری که تا زیر چشمانش کشیده بود، وارد کلانتری خوا جه ربیع شد. او با لهجه ای خراسانی به یکی از دژبانان گفت: پسر، شوهرم ما را تهدید کرده است. چطور می توانم از او شکایت کنم؟ با شنیدن این توضیح مختصر، زن را به داخل کلانتری هدایت کردند و با توجه به حساسیتی که در ادعای زن نهفته بود، یک از مأموران کلانتری مسئول بررسی اظهارات زن شد. زن خودش را زهرامعرفی کرد و در حالی که مأموران خود را برای هر احتمالی آماده می کردند سفره دلش را گشود؛ اما این زن داستان دیگری تعریف کرد و گفت که شوهرش، احمد، او را در مقابل یک دوراهی دشوار قرار داده است. او با توهمین و تهدید گفته است که باید بین زندگی مشترک خودم یا آینده دختر سیزده ساله ام یکی را انتخاب کنم. زن که هیچ اطلاعی از مباحث قانونی طلاق و حمایت از خانواده نداشت، اشک ریزان گفت که شوهرش تهدیدش کرده است که اگر مانع ازدواج دخترش بشود، او را طلاق می دهد؛ دختری که مشاور مدرسه و معلمانش درباره افسردگی شدید و افت تحصیلی اش هشدار داده اند. هر چند اظهارات زن، خیال افسر کلانتری را از بسیاری مسائل راحت کرد، با توجه به نگرانی از سلامت و جان دخترش، سرهنگ احمد زمانی، رئیس کلانتری خواجه ربیع، بلافاصله در جریان مراجعه و اظهارات این زن قرار گرفت و با صدور دستوراتی فنی، مریم آرامی – مسئول دایره مددکاری و مشاوره این مرکز پلیس – را مأمور رسیدگی به این پرونده کرد. مأموران زن میان سال را به دایره مددکاری و مشاوره راهنمایی کردند. زهر خانم در مقابل خودش نه یک مأمور، بلکه یک مادر را دید که می توانست به راحتی با او درد دل کند. این زن درباره زندگی اش تعریف کرد؛ من متولد ۱۳۶۴ و ساکن یکی از شهرستان های استان بودم. در دوازده سالگی با مردی بیست ساله ازدواج کردم. با اینکه شوهرم اعتیاد شدیدی داشت، در همه این سال ها سوختم و ساختم؛ حتی وقتی شوهرم در شهرستان بیکار شد و من را به امید پیدا کردن شغل، به مشهد آورد، باز هم حرفی نزد م. ما مهاجرت کردیم و از خانواده ام دور شدم؛ البته والدین چند سال قبل به مشهد آمدند.

- بریدن ناف نوزاد به پسر اسم عموی ۸ ساله

این زن ادامه داد: در مشهد من صاحب دو دختر شدم. دومین دخترم – آرزو – که به دنیا آمد، خانواده شوهرم به دیدنم آمدند. در بدو ورود، ماد شوهرم اسمی منسوخ روی دخترم گذاشت. نامی که خوشبختانه وقتی دخترم را دید، از سرش افتاد و تا همین چند سال قبل دیگر تکرارش نکرد. آرزو وقتی به دنیا آمد، آن قدر زیبا بود که مادر شوهرم وقتی او را دید، گفت: نافش را به نام مجتبی می برم. مجتبی پسر برادر شوهرم بود. او هشت سال سن داشت که آرزو به دنیا آمد. راستش او همان کودکی طوری رفتار می کرد که انگار د چار اختلالات ذهنی است؛ البته من از اینکه ماد شوهرم با این حرف، نامی را که می خواست روی دخترم بگذارد، فراموش کرد، خوشحال بودم.

زهر ا با نشان دادن عکسی از هشت سالگی دخترش گفت: ما در مشهد بودیم و خانواده شوهرم در سرخس؛ به همین دلیل خیلی کم یکدیگر را می دیدیم؛ البته آن ها هر وقت به مشهد می آمدند، به ما سر می زدند و همیشه به آرزو می گفتند تو عروس ما هستی. اوایل بابت این موضوع به شوهرم اعتراض می کردم که می گفت احترام میهمان را نگه دار، اما وقتی دخترم هشت سالش شد و آن ها حرف ازدواج را پیش کشیدند، شوهرم با من دعوا کرد و گفت: باید از خوشبختی دخترم خوشحال و حتی قدردان برادرم باشی، خانواده شوهرم آن روز بارها موضوع ازدواج را مطرح کردند، اما من گفتم دخترم بچه است، هنوز عروسک بازی می کند. صبر کنید کمی بزرگ و عاقل شود که آن ها رفتند. چهار سال بعد، وقتی آرزو دوازده سالش بود، دیدم شوهرم با میوه و شیرینی به خانه آمد. او هیچ وقت از این کارها نمی کرد؛ برای همین ناخود آگاه تنم به لرزه افتاد. آزا و پرسیدم که چرا میوه خریده است؟ گفت: خوشحال باش که امشب برای دخترمان خواستگار می آید.

- نشان کردن عروس کوچک

این زن ادامه داد: شوهرم گفت یک ساعت دیگر برادرم به خانه ما می رسد تا کار آرزو و مجتبی ا تمام کند. آن ها که رسیدند تو حق حرف زدن نداری و ساکت می نشینی. مهمان ها با یک دسته گل و هدیه های فراوان به خانه ما آمدند و مستقیم گفتند که می خواهند عروستان را ببرند. من نتوانستم ساکت باشم و گفتم: دخترم هنوز بچه است. چطور می تواند ازدواج کند؟ ماد شوهرم در جوابم با لحن تندی گفت: مگر می خواهی دخترت راترشی بیندازی؟ تو هم سن او بودی که شوهر کردی. مگر بد شد؟ با این حرفش بدون اینکه منظوری داشته باشم، ناخود آگاه خنده ام گرفت. به او گفتم اگر می خواهد سرونششت مثل من باشد، ترجیح می دهم ترشی بیندازمش و پیش خودم بماند. جاری من با شوخی و خنده بحث را عوض کرد و گفت: ما فقط آمده ایم آرزو را نشان کنیم؛ برای



عکس: ژانلین است

ازدواج عله ای نداریم. عروس را نشان می کنیم و او می تواند درش را بخواند و دیپلم بگیرد. ماد شوهرم نیز اضافه کرد که پدر عروس اینجا نشسته است و حرفی ندارد. یادت باشد که ناف آرزو به نام مجتبی بریده شده است و توجه گاه هستی که حرف می زنی؟! شوهرم تا این لحظه ششمش به کادوهایبی بود که برادرش به خانه ما آورده بود؛ اما به یک باره در مقابل میهمانان با من دعوا کرد. او از برادرش بابت کادو ها تشکر کرد و آن ها به آرزو یک انگشتر و النگو دادند.

زهر ا خانم ادامه داد: اواسط تابستان شوهرم به من و بچه ها گفت حاضر شویم تا برای دیدن خانواده اش به سرخس برویم. با اینکه حس بدی از این سفر داشتم، اما مخالفتی نکردم. وقتی به سرخس رسیدیم، مستقیم به خانه برادر شوهرم رفتیم. آنجا متوجه شدم آن ها عاقد آورده اند تا بین دخترم و پسر عمویش صیغه محرمیت بخوانند. هیچ راهی برای اعتراض نداشتم. گفتند یک صیغه محرمیت می خوانیم تا رسما به نام هم شوند. من به چهره مجتبی نگاه می کردم و می دانستم اونمی تواند دخترم را خوشبخت کند. دخترم هم که غافل گیر شده بود و نمی خواست روی حرف پدرش بگوید، ساکت ماند. عاقد صیغه را خواند و آن ها به هم محرم شدند. همان روز به پیشنهاد ماد شوهرم دخترم با پسر عمویش دست هم را گرفتند و بیرون رفتند. چند ساعت بعد وقتی آن ها برگشتند، آرزو دیگر مثل قبل نبود. متوجه شدم که گریه کرده است، اما هر چه از او پرسیدم، چیزی نگفت.

- کاری کنبد دخترم از دست نرود

مادر آرزو اضافه کرد: آرزو همیشه به مدرسه علاقه داشت. روز شماری می کرد تا تعطیلات تابستان تمام شود و به مدرسه برود، اما امسال برخلاف سال های گذشته هیچ علاقه ای به مدرسه نشان نمی داد. هنوز یک ماه از شروع سال تحصیلی نگذشته بود که مدیر مدرسه اش تلفنی من را به مدرسه فراخواند. در مدرسه

مادر میان سالی توانست با پناه بردن به کلانتری خواجه ربیع و کمک پلیس، زندگی دخترش را نجات دهد

مهر مادری به داد عروس کوچک رسید

مشاور مدرسه جلوی من را گرفت و گفت: چرا دخترت را بدیخت کردی؟ او گفت که هر اتفاقی برای آرزو بیفتد، مقصر تو و پدرش هستی؛ بعد متوجه شدم آرزو برای مشاور تعریف کرده که وقتی با مجتبی بیرون رفته او مدام دخترم را ترسانده است. به او گفته است تو زن من هستی و هرگز حق نداری مثل مادرت رفتار کنی. هر حرفی که من می زنم، قبول می کنی و ممکن است دیگر اجازه ندهم درس بخوانی. دلیلی هم ندارد درس بخوانی. باید در خانه بمانی و خانه داری کنی. بعد از مشاور سایر معلمان هم من را دوره کردند و گفتند که اصلا آرزو دیگر توجهی به مدرسه ندارد. وقتی این ها را به شوهرم گفتم، او با من اتمام حجت کرد که اگر یک بار دیگر از این حرف ها بزنم و آرزو را از ازدواج منصرف کنم، من را طلاق می دهد. من هم قهر کردم و به خانه پدرم رفتم؛ اما دلم طاقت نیاورد و برای شکایت از شوهرم به اینجا آمدم. لطفا کاری کنید. ممکن است هر روزی که من در خانه نیستم، شوهرم دخترم را به خانه برادر زاده اش بفرستد. به دنبال اظهارات این زن، آرزو و پدرش به کلانتری فراخوانده شدند. در ابتدا، آرزو بدون حضور والدینش در مقابل مسئول دایره مددکاری و مشاوره کلانتری خواجه ربیع نشست و گفت: من نه تنها عشقی به مجتبی ندارم، بلکه از او می ترسم. او مرا تهدید کرد و گفت اجازه ادامه تحصیل نخواهم داشت؛ من هم وقتی می بینم پدر و مادرم به خاطر من مدام دعوا می کنند، فهمیدم که دیگر راهی برای فرار از این ازدواج ندارم.

- تردید یک پدر

پس از این د دختر نوجوان، نوبت به پدرش رسید که درباره اجبار دخترش به ازدواج توضیح دهد. او در جلسه ای که بیش از سه ساعت طول کشید اصرار داشت که دلیل مخالفت های همسرش تنها حسادت به خانواده برادر شوهرش است. این مرد وقتی در جریان شکایت همسرش و اقت تحصیلی دخترش در آغاز سال تحصیلی قرار گرفت، مدعی شد این موضوع اهمیتی ندارد. او به قول برادرش استناد کرد و توضیح داد که پدر داماد گفته است آرزو می تواند دیپلمش را در سرخس بگیرد. هر چند تغییر دادن نظر این مرد میان سال دشوار بود، مسئول مددکاری و مشاوره کلانتری خواجه ربیع سرانجام موفق شد با ارائه سرگذشت ده ها مورد ازدواج فامیلی ناموفق دختران نوجوان به این مرد میان سال، او را دچار تردید کند. این مرد سرانجام وقتی متوجه شد بیشتر این دختران با یک یا چند بچه و انبوهی از مشکلات به خانه پدرشان برگشته اند، نظرش را تغییر داد؛ موضوعی که سبب جلسه ای فوری بین اعضای این خانواده شد. پدر آرزو در حضور همسر و دخترش قول داد به شرط اینکه همسرش از شکایتش صرف نظر کند و به خانه اش بازگردد، دیگر تا نوزده سالگی آرزو، حرفی از ازدواجش نمی زند؛ وعده ای که به درخواست مسئول دایره مددکاری و مشاوره کلانتری خواجه ربیع، این مرد آن را نوشت و امضا کرد. با پیگیری های انجام شده، پدر آرزو همه کادوهای برادرش را پس داد و به زودی دیگر اقدامات برای باطل کردن این ازدواج انجام خواهد شد.

جدول ۴۳۹۷									
فروردین	میزان نامه		ل	س	ا	چاپ و نشر	شهرآرام شماره ۴۳۹۷ نظرها و انتقادهای خود را درباره مطالب روزنامه با مادر میان بگذارید. ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱۰۵۱ تلفن ۰۰۰۰۷۲۸۹۳۰۰۰ پیامک		
عصره	احتیاط		ا	ر	س	شماره ۴۳۹۷			
چنگ		برهنه همگان تانی سستی	د	و	ا	شماره ۴۳۹۷			
			س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			
			ا	ر	س	شماره ۴۳۹۷	شهرآرام شماره ۴۳۹۷ نظرها و انتقادهای خود را درباره مطالب روزنامه با مادر میان بگذارید. ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱۰۵۱ تلفن ۰۰۰۰۷۲۸۹۳۰۰۰ پیامک		
		دوازدهم	س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			
		دوازدهم	س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			
		دوازدهم	س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			
	تربیت		س	و	ک	شماره ۴۳۹۷	شهرآرام شماره ۴۳۹۷ نظرها و انتقادهای خود را درباره مطالب روزنامه با مادر میان بگذارید. ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱۰۵۱ تلفن ۰۰۰۰۷۲۸۹۳۰۰۰ پیامک		
		تربیت	س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			
		تربیت	س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			
		تربیت	س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			
زادگاه		المان قدیم نمونه	س	و	ک	شماره ۴۳۹۷	شهرآرام شماره ۴۳۹۷ نظرها و انتقادهای خود را درباره مطالب روزنامه با مادر میان بگذارید. ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱۰۵۱ تلفن ۰۰۰۰۷۲۸۹۳۰۰۰ پیامک		
رازی		پدر ترکی رسم پرورنده	س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			
	ناشنوا بانگها		س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			
	در پا		س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			
نیر		فصل شکوفایی مخفف شاه	س	و	ک	شماره ۴۳۹۷	شهرآرام شماره ۴۳۹۷ نظرها و انتقادهای خود را درباره مطالب روزنامه با مادر میان بگذارید. ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱۰۵۱ تلفن ۰۰۰۰۷۲۸۹۳۰۰۰ پیامک		
			س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			
			س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			
			س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			
		درس نوشتنی	س	و	ک	شماره ۴۳۹۷	شهرآرام شماره ۴۳۹۷ نظرها و انتقادهای خود را درباره مطالب روزنامه با مادر میان بگذارید. ۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱۰۵۱ تلفن ۰۰۰۰۷۲۸۹۳۰۰۰ پیامک		
			س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			
			س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			
			س	و	ک	شماره ۴۳۹۷			

عقب‌گرد سارق از «فراگرد»

با عملیات ویژه پلیسی

هماهنگی مقام قضایی دستگیر کردند. متهم در بازجویی های تخصصی و رویارویی با اذله و مستندات موجود به بیست فقره سرقت وسایل از باغ ویلاهای روستاهای محدوده شمال شهر مشهد، به ویژه فرهادگرد و کلاکوب و فروش اموال مسروقه به یک مال خرا اعتراف کرد. در پی معرفی مال خرا از سوی متهم، مأموران با هماهنگی قضایی اقدام به دستگیری او کردند. تیم رسیدگی کننده پرونده در بازرسی از انبار ضارباعتی این مال خرا، مقایر زیادی اموال مسروقه کشف کرد. متهمان پس از تشکیل پرونده مقدماتی برای سیر مراحل قانونی روانه دادسرا شدند.

سهل دیپا| برای مرد جوان مهم نبود که ویلا ی پیش رویش مجهز و لوکس باشد یا یک ویلا ی ساده با حداقل امکانات؛ آنچه اهمیت داشت خالی بودن باغ ویلا بود. او پس از ورود به باغ ویلاها، هرچه جلوی دستش بود درون کیسه می ریخت و با خودش می برد. سارق پس از تخلیه ویلاها، مستقیم به سراغ فردی می رفت که نقش مال خرا را داشت و همه آنچه را

سرق کرده بود به ثمن بختس به این متهم می فروخت. سارق جوان در آخرین سرقتش، یک باغ ویلا در روستای فراگرد را خالی کرده بود. مالک این ویلا پس از مشاهده سرقت، موضوع را به پلیس اعلام کرده بود. مأموران کلانتری خلق آباد با این گزارش راهی محل شدند. بررسی ها نشان داد متهم شبانه با نفوذ به داخل این باغ ویلا لوازم بسیاری را به سرقت برده بود. مأموران کلانتری خلق آباد با تحقیقات میدانی و استفاده از سرخن های به جامانده، متهم را شناسایی و با

حادثه داغ

